



<http://www.arianafghanistan.com>

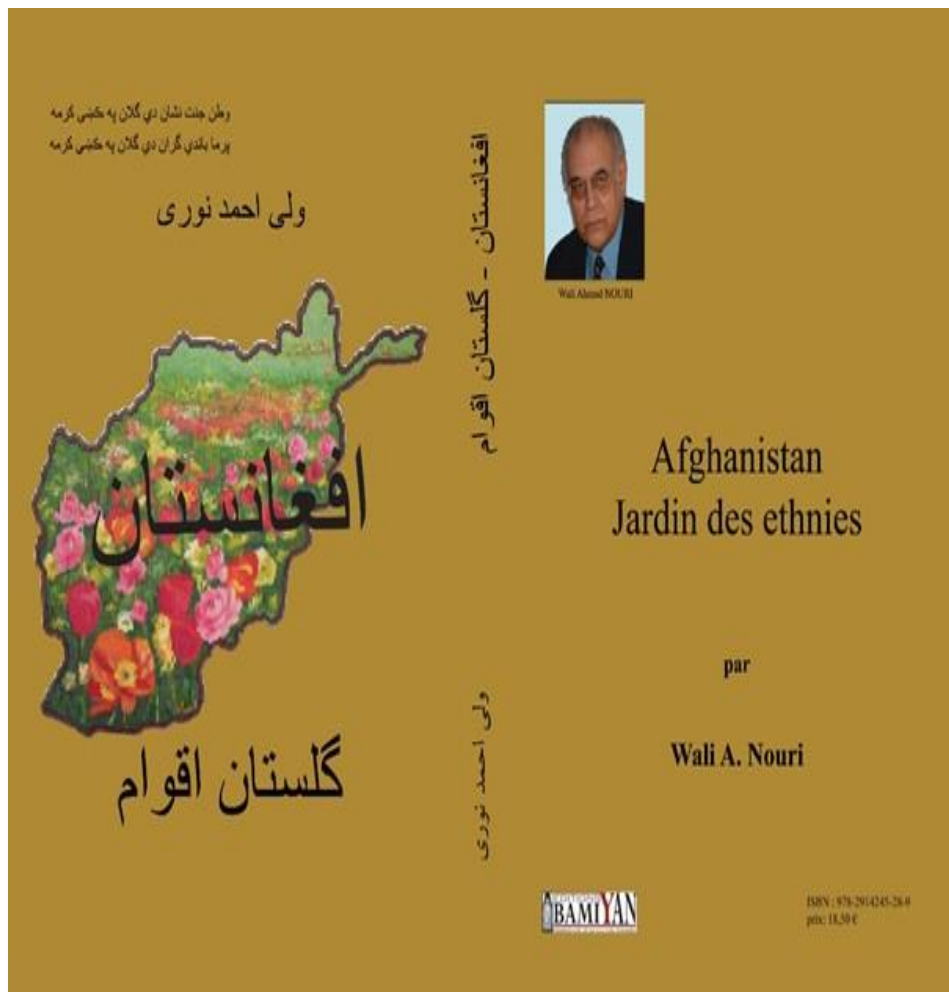


۲۰۱۹/۰۵/۱۱

ولی احمد نوری

# افغانستان گلستان اقوام

قسمت پنجاه و چهارم



۱ از ۱۰

ارسال مقالات: [info@arianafghanistan.com](mailto:info@arianafghanistan.com) و یا [spineghar@gmail.com](mailto:spineghar@gmail.com)

# افغانستان گلستان اقوام



قسمت پنجاه و چهارم

## پاسخی به فرزندان ناخلف کشور که میخواهند نام افغانستان به خراسان تعویض شود!

از

دكتور سيد خليل الله هاشميان

لاس انجلس، اپريل ۲۰۰۶

افغانها از موقف تجزيه طلبی قوی کوشان و حلقه دوستان او که از شش سال باینطرف با نشر مقالاتی در(امید)، این جریده ستمی شعار و تفرقه انداز، در پی تجزیة افغانستان افتاده اند، آگاهی کامل دارند. حدود شش سال قوی کوشان و عنایت الله شهرانی در امریکا طرح «فدراسیون» را برای افغانستان ریختند و این موضوع مبحث گرم جریده امید در مدت دو سال بود، ولی ملت شریف افغان آنرا نپذیرفت. قبل از کودتای ثور و تاسیس رژیم کمونیستی تره کی-امین، عنایت الله شهرانی توسط آقای عبدالقیوم قویم (استاد پوهنخی ادبیات، از مردم شمال افغانستان) بحزب خلق و قوی کوشان از طریق خانمش بحزب پرچم شامل شده بودند و بعد از تاسیس حکومت خلقی، قوی کوشان بحیث تالیپست حفیظ الله امین در صدارت و عنایت الله شهرانی که قبلاً یک اسپستانت پایان رتبه بود بحیث رئیس دیپارتمنت هنرهای زیبا در پوهنخی ادبیات کارمیکردند، و این دو نفر در فضای سیاسی مساعد آنوقت در محافل و مجالس حزبی باهم آشنا شده بودند.

قوی کوشان در عین زمان یادداشت ها و مقالات میر محمد صدیق فرهنگ را در کابل تایپ میکرد و توسط قوی کوشان یادداشت های شخصی فرهنگ را در امریکا بقسم یک رساله تایپ کرد و نام آنرا فرهنگ "افغانستان در پنج قرن اخیر" گذاشت. فرهنگ که شاگرد مکتب مارکسیزم بود و باین جهان بینی سخت علاقمند، رویدادهای تاریخ افغانستان را از زاویه جهان بینی مارکسیزم یادداشت نموده که مفاهیم "ملیتهای"، اصالت "قومی"، "فیدرالیزم"، "طرد دین" و "طرد اقتصاد سرمایه داری" چوکات اساسی آنرا تشکیل میدهد. این مفاهیم در یادداشت های شخصی فرهنگ پرورده شده و شاگردان او به پیروی افکار ناقص فرهنگ را یک افتخار میشمارند و پیوسته آنرا بروی مردم میکشند. درحالی که میرمحمد صدیق فرهنگ لیسه استقلال را تمام نکرده و در هیچیک پوهنتون تلمذ ننموده، بلکه مطالعه شخصی و پیروی از معیارهای مارکسیزم-لنینیسم برای او در بین کمونیستهای "کو" افغان موقف "استاد یک چشمه" را بخشیده بود.

پادشاه سابق با وعده وزارت و سفارت، فعالیت های کمونیستی فرهنگ را قسما و موقتاً بطی ساخت و چند سالی او را بحیث سفیر بکشور یوگوسلاویا فرستاد، اما با رویکار آمدن رژیم کمونیستی ببرک کارمل، رفیق فرهنگ بحیث مشاور اقتصادی دولت کمونیستی مقرر گردید و او با همکاری نزدیک با مشاورین شوروی طرح و پلان یک جامعه کمونیستی را برای کشور و مردم

افغان ریخت که مفهوم فدرالیزم باساس شناخت ملیتها و ولایات واجد مشخصه قومی در رأس قراردادست، ولی رژیم مزدور کارمل حتی با سپاه سرخ این پلان را در افغانستان تطبیق نتوانست، و هنگامی که فرهنگ بناکامی طرح غیرملی خود متوجه شد، از کابل با پاسپورت سیاسی و اعزاز و امتیازات دولتی به دهلی رفت، و بعد به امریکا\_ بکشوریکه فرهنگ در نوشته ها و بیانیه های حزبی خود قبلاً آنرا "امپریالیزم جهانخوار" مینامید پناهنده شد و در اینجا بود که رفیق فرهنگ لباس دیموکراسی امریکا را در بر کرد و از بیرق ۵۲ ستاره ئی با ایدیال های آن سخت دفاع میکرد .

بعد از تبلیغ جدی و شدید طرح فدرالیزم که همکاران حلقه (امید) برای مدت دو سال هرچه درچانه داشتند با سیاهی بروی امید نقش کردند و سرمقالات امید با طمطراق زیاد از تاسیس دولت فدرالی در ظرف چند ماه آینده بخوانندگان خود وعده و مژده میداد، اما مردم شریف افغانستان حتی ازبکهای افغان که عنایت الله شهرانی بالای آنها حساب میکرد، این طرح بیگانه و مضر برای افغانستان را نپذیرفتند. برادر مهتر شهرانی که در آن وقت معاون رئیس دولت بود در یک بیانیه خود پلان فدرالیزم را رد و تقبیح نمود و به برادر جوان خود سفارش کرد از این راه کج برگردد. آنگاه جریده امید که از نگاه سیاسی بی مضمون شده بود یگانه موضوعی که چند صفحه هر شماره آنرا سیاه میساخت، قتل احمد شاه مسعود بود که به حیث پیغمبر با القاب(علیه السلام) از او یاد میشد و او را بحیث "سرقوماندان همه جبهات جهاد" ، "فاتح جهاد" ، "تاجی افغانستان"، ناپلیون آسیا وغیره وغیره توصیف میکرد.

تصویر پسر ۱۳ ساله احمد شاه مسعود با لباس دگر جنرالی که در روز هشتم ثور(جشن شورای نظار) رژه میرفت صفحات امید را منقش ساخته بود، این پسر جوان افغان از چند سال باینطرف در ایران تحت تربیت دولت ایران قرار دارد. خلاصه برای مدت دو سال دیگر هرچه در امید سیاه شده بود، تصاویر بازندگی نامه احمدشاه مسعود قهرمان ساختگی خودش بود، آنهم بنحویکه قرارداد خایانه و وطنفروشانه احمد شاه مسعود را با سر قوماندان سپاه شوروی که خود و جبهه پنجشیر خود را بضد ملت مسلمان افغان در اختیار شوروی قرار داده بود، و هم همکاریهای متداوم احمد شاه مسعود را با رژیم های کمونیستی کابل، یا ذکر نمیکردند و یا از آنها بقسم اقدامات قهرمانانه و ابتکار و نبوغ سیاسی مسعود، این خاین ملی که یکطرف با روسها و جنرالان کمونیستی رژیم کابل نقشه های جنگی میساخت و در عین زمان همان نقشه های جنگی را با جاسوسان سیا CIA مطرح و هدایت میگرفت، در شماره ۱۰۱ مجله آئینه افغانستان نشر شده، ثبوت مستندی از خیانت و وطن فروشی او بشمار میرود. البته همه خبردارند که جریده امید که از پنجسال باینطرف بحیث ناشر افکار واهداف «شورای نظار» موقف گرفته وحتى قبل از تاسیس حکومت شورای نظار در کابل، آقای سید مخدوم رهین و قوی کوشان از طریق امید و هم در رسانه های رادیویی در امریکا از:"پاکسازی زبان فارسی" (که مقصد آن اخراج کلمات متداول پشتو از زبان دری است)، و شعارهای "تاجیک فوق همه"، "یا تخت است یا تابوت" و "برادر کلان مرده" وغیره تبلیغ و دفاع نموده، این شعار ها حتی در دوره حکومت خوجه نین ربانی در جریده امید بتکرار نشر و دفاع میشده است. ولی در جریان دونیم سال اخیر، همکاران امید مفهوم فدرالیزم و تشخیص "ملیتها" را که میراث تبلیغات دوره اشغال شوروی میباشد، در قالب الفاظ و کلمات پیچانده و از آن کلمه جدید "افغانستانی" را تراشیدند. قوی کوشان وستمی شعاران شامل حلقه امید ادعا میکنند که کلمه "افغان" تنها بقوم پشتون مختص بوده، تاجیکها وسایر اقوام مسکون در کشور "افغان" نیستند، بلکه "افغانستانی" میباشد.

این ادعا را فقط چند نفر وابسته به شورای نظار دامن زده به پیش انداخته اند، درحالی که سه قوم بزرگ و ذیحق افغانستان (توده های تاجیک، اوزبک، هزاره وغیره) بداخل کشور هرگز باین فکر نبوده بلکه اقوام شریف اوزبک و هزاره هویت ملی "افغان بودن" را رسماً پذیرفته اند. قابل تذکر است که شخص قوی کوشان بسویه بکلوریا قرار داشته از علم زبانشناسی و هجده شعبه آن که یکی (ریشه شناسی) میباشد بهره علمی ندارد و رهبر و استاد او درین مسایل سید مخدوم رهین بوده که باهم قرابت باجگی هم دارند. بعد از تقرر رهین بوزارت اطلاعات و کلتور که از آنجا هم امید را حمایت و رهنمائی میکند، آقای خواجه بشیر احمد انصاری بحیث تنوریسن و آقای داکتر عبدالواسع لطیفی(اصلاداکتر طب) هموکه در دوره خلقی تره کی بحیث رئیس

پوهنخی طب مقرر شد و اولین مجلس استادان پوهنخی را عوض بسم الله الرحمن الرحيم، به نام نامی رهبر کبیر افتتاح کرد. بحیث پیشکاره و "اوقی" امید اخذ موقف نموده اند، مقالاتی که به نام های مستعار "رها" و "علی یاور" و غیره و غیره، بشمول سر مقالات شخص قوی کوشان، بتائید و دفاع از اختراع "افغانستانی" چاپ میشوند، که هدف آن تجزیه ایالات افغانستان باساس تشخیص قومی میباشد، از نظر دو شخص فوق الذکر میگذرند و یا زیر نظر آنها تهیه و آماده میشوند که فقط مسؤولیت نشر آنها به قوی کوشان تعلق میگیرد. عبارت دیگر قوی کوشان با قوم پشتون و زبان پشتو بدبینی و عناد شدید داشته، موجودیت قوم پشتون و اطلاق نام و هویت ملی "افغان" را بداخل کشور تحمل نتوانسته از طریق نشر مقالات و ایجاد کلمات جدید، کورکورانه پشتیبانی نموده بدون آنکه در متون تاریخ یا محتوای مقالات دسترسی داشته باشد، این لاطیلات را پیوسته نشر میکند تا نفاق و شفاق را در بین اقوام بهم برادر و برابر در افغانستان چاق ساخته باشد، و در شعار دیگر او که چند بار در امید نشر شده این مطلب بوضاحت گفته شده که: "دلم، بایسکلم"

حلا ببینیم سرکلاره در کجاست و گره ها را کی ها و چطور به آن افزوده اند: آقای ولی احمد نوری، یکتن از تحصیل کرده ها و فرهنگیان افغان مقیم پاریس، بتاریخ اول می سال ۲۰۰۴ نامہ متحدالمالی تحت عنوان "استعال کلمه افغانستانی جرم است" بجراید افغان فرستاد که بعد از آن به "اعلامیه پاریس" معروف شده است، و در آن شکایت نمود که: «... در این چند سال اخیر در بعضی از روزنامه ها و نشرات خارج کشور عده ای در صدد اند که کلمات فارسی ایرانی را به عوض کلمات سچہ دری یا کلمات معمولی عربی که در زبان ماعجین شده است بکار برند که نه تنها خوش آیند نیست بلکه رنج آوراست، ولی تعویض کلمه افغان به افغانستانی بی اندازه نامانوس و غیر قابل پذیرش و توهین آمیز است.» «این نام ... پیوسته در یک تعداد نشرات افغانی بشمول هفته نامه امید و دیگر ایرانی مشربها حتی در بعضی نشریه های داخل کشور هم بملاحظه رسیده موجبات اشمئزاز خاطر را بیار می آورد»....

قوی کوشان مقاله آقای ولی نوری را با جواب خودش و نامہ دیگری بقلم عبدالله "رها" که نوعیت جرم را پرسیده بود و هر دو مقاله برایش تهیه شده بود در یک شماره (۶۳۲) نشر و لقب "حرامزادگی مطبوعاتی" را برای خود کمائی نمود، چونکه بقرار تعامل مطبوعات اول بایست مقاله آقای نوری را نشر میکرد و منتظر عکس العمل مردم در شماره بعدی می بود، تبصره دیگر عبدالله "رها" باستناد یاد داشت های میرمحمد صدیق فرهنگ این بود که: "کلمه افغانستان بعنوان نام رسمی کشور برای بار اول در سال ۱۸۰۷ در معاهده بین انگلستان و ایران در باره دولت درانی بکار رفته است."

در بالا گفتیم که فرهنگ نه مؤرخ بود و نه یادداشت های او (که توسط قوی کوشان تایپ شده) تاریخ شناخته میشود. او در یادداشت های خود تنها از منابعی برداشت نموده که هویت تاریخی افغانستان را مغشوش نشان داده اند و از منابع مستند و معتبر دیگری که واقعبیت های تاریخی را ثبت و بیان داشته قصداً اغماض نموده است. همه افغانهای مقیم کلیفورنیا فهمیدند که عبدالله رها یک نام ساختگی است، و با وجود تقاضاهای مکرر در ظرف دوسال، هویت حتی تصویر عبدالله رها - ساکن کلیفورنیا شمالی - افشاء نشد و من (هاشمیان) با قبول یکهزار دالر جریمه اعلام مینمایم که شخصی به نام عبدالله رها در هر دو طرف ایالت کلیفورنیا وجود نداشته و ندارد، ولی نوشته او بااستفاده از معیارهای علم) سبک شناسی (Stylistics شناخته شده که توسط شخص دیگری مقیم کلیفورنیا شمالی نوشته شده است.

مقاله دیگری بقلم علی یاور (که اینهم نام مستعار است، ولی از زوایه سبک شناسی هویت او شناخته شده) در دفاع از تفرقه افگنی و طرد کلمه "افغان" نام (خراسان) را بحیث نام قدیم و دایمی منطقه ایکه امروز افغانستان خوانده میشود، بمیان کشید. البته قبل برآن یک عده کمونستان افغان (لطیف پدram، محبوب الله کوشانی، و لطیف ناظمی و غیره) و پیروان ستمی شعار امید از قبیل نادیه فضل، رحمت الله بیژنپور، همزه واعظی، حمیرا نگهت دستگیرزاده، محمدالله ناقد، جان محمد پنجشیری و غیره درماه نوامبر ۲۰۰۳ درشهر گیسن آلمان کلمه نو ترکیب "افغانستانی" را بعوض نام تاریخی "افغان" برای اقوام غیر پشتون و نام «خراسان» را بعوض "افغانستان" برای کشور افغانها پیشنهاد کرده بودند.

علی یاور به استناد بیاد داشتهای شخصی و ناقص فرهنگ مدعی شد که نام اصلی این کشور خراسان بوده و نام افغانستان بار اول در تاریخ منطقه در یک معاهده بین انگلستان و ایران در سال ۱۸۰۷م استعمال شده است؛ او تقاضا نمود اگر کدام سند تاریخی وجود داشته باشد که استعمال نام افغانستان را در ماقبل از ۱۸۰۷م نشان بدهد، ارائه شود.

دو دانشمند افغان، آقایان انجنیر خلیل الله معروفی و کاندیدای اکادمیسین محمد اعظم سیستانی، اول الذکر از زاویه ریشه شناسی و تاریخی و اخیر الذکر به استناد متون تاریخی که رشته تخصصی شان میباشد، در زمینه روشنی علمی و مستند انداخته در مقالات متعدد جنبه های مختلف موضوع را بیطرفانه تحقیق و بررسی نموده و به تجزیه طلبان و ستمی شعاران عالمانه و مؤدبانه جواب داده اند. ولی سر و کله ناهنجر علی یاور، همان نامرد چادری پوش و بی ادب که با نام مستعار، دانشمندان حقگوی افغان را با نوشته های خسته کن و تکراری خود توهین و نکوهش میکند، بار دیگر در امید شماره ۷۲۳ مورخ فروری ۲۰۰۶م پیدا شد، و این بار مدعیات سابق خود را با دروغها و لاطیلات، توام با توهین و دشنام دنبال و سه صفحه امید را پر ساخته است.

من از همه افغانها تقاضا میکنم نوشته این شخص بی فرهنگ و بی ادب را که بجواب مقاله کاندیدای اکادمیسین سیستانی نشر شده بخوانند، زیرا مقاله محترم سیستانی تحت عنوان (افغانستان، افغان و افغانستانی) و فرازهایی از آن نوشته انجنیر معروفی" در ذیل این نوشته نشر میشود و شما بعد از خواندن آن نه تنها بواقعیت های مستند تاریخی متوجه میشوید، بلکه اسلوب نگارش یک دانشمند مؤدب را ملاحظه میکنید که بدون توهین و تعرض و هتک حرمت بطرف مقابل، فقط متون تاریخ را گزارش داده است، در حالی که علی یاور، این مرد ستمی شعار چادری پوش، صفحات امید را بجواب دانشمند سیستانی از توهین و دشنام پر ساخته و هم بی موجب بالای انجنیر صاحب معروفی تاخته و این دانشمند حق گوی را با کمال بی ادبی بزبان کوچه توهین کرده است. البته طوری که در بالا تذکر دادیم مسؤل این طرز العمل شخص قوی کوشان است که به چنین نوشته های بی صاحب و زیر چادری بقلم ارازل کوچه گشت موقع نشر میدهد. هرآینه حق دفاع دو دانشمند افغان از اتهامات وارده و جواب های شان به اراجیف و لاطیلات نویسنده چادری پوش و ناشر امید محفوظ بوده و در موقع نشر خواهند شد.

من در اینجا در رد و ابطال مدعیات ناقص و ساختگی علی یاور، این نویسنده بیحیا و چادری پوش، روشنی تازه و مستند می اندازم تا مردم ببینند که این گروه بیحیا برای بکری نشانندن مدعیات دروغین خود از جعلیات کار گرفته اند:

۱\_ علی یاور چادری پوش در امید شماره ۷۲۳ از یاد داشتهای شخصی و ناقص میر محمد صدیق فرهنگ اقتباس میکند که "کلمه افغانستان بعنوان نام رسمی کشور برای بار اول در سال ۱۸۰۷م در معاهده بین انگلستان و ایران در باره دولت درانی بکار رفته". نقصان و نادرستی اول این ادعا درینست که قرارداد مذکور در سال ۱۸۰۷ نی، بلکه در سال ۱۸۰۱ منعقد گردیده بود، دوم، قرارداد مذکور بین نماینده دولت انگلستان و نماینده قاجاری ایران بطور سری و مخفی و بدون وقوف اعلیحضرت شاه زمان پادشاه وقت افغانستان منعقد گردیده و در آن در چهار ماده نام پادشاه افغانستان ذکر شده، از این قرار:

۱\_ اگر پادشاه افغانستان برهند برتانوی اراده حمله نماید، شاه فارس لشکر جراری برای نابودی افغان ها خواهد فرستاد.  
۲\_ اگر پادشاه افغانستان با شاه فارس اراده دوستی نماید، شاه فارس از او تعهد خواهد گرفت که برهند حمله آور نشود.  
۳\_ اگر پادشاه افغانستان یا شخصی از فرانسه بر کشور فارس اراده حمله داشته باشد، در آنصورت سرکار برتانیه سامان جنگ و اسلحه را با افسران کار آزموده بیکی از جزایر سواحل فارس ارسال نمایند، عساکر فارس و برتانیه متحداً از ایشان جلوگیری خواهند کرد.

۵\_ اگر جنگی بین پادشاه افغانستان و فارس واقع گردد، تا وقتیکه طرفین خواهش میانجیگری نکنند، دولت برتانیه مداخله نخواهد کرد. تهران مورخه یکم جنوری ۱۸۰۱م"

من از مردم شریف و با شعور افغانستان تقاضا میکنم این قرارداد را بدقت مرور کنند تا ببینند که اگرچه بصورت مخفی بصد دولت و پادشاه افغانستان بین دو دشمن افغانستان منعقد شده بود، اما نام پادشاه و دولت افغانستان بسویه و حرمت مساوی با

پادشاه فارس و دولت های برتانیه، فرانسه و فارس در آن ذکر شده است، اگر دولتی قبل برین به نام افغانستان وجود نمیداشت، در این قرارداد مهم نام یک دولت نامعلوم درج شده نمیتوانست، آنهم درحالی که دولتهای انگلستان و فارس از قدرت و عظمت دولت وقت افغانستان در تحت زعامت اعلیحضرت شاه زمان در هراس بودند که این وضع از متن قرارداد مشهود است.

سوم، افاده میرمحمد صدیق مارکسیست که گویا "نام افغانستان .... در باره دولت درانی بکار رفته است"، بکلی عاری از حقیقت است چونکه در قرارداد فوق هیچ ذکری از «دولت درانی» نرفته، بلکه از «پادشاه افغانستان» چهار بار ذکر بعمل آمده بدون آنکه از هویت و کنیت او سخن رفته باشد، و از عین روش در باب پادشاه فارس کارگرفته شده چونکه او را شاه قاچار خوانده اند. قابل تذکر است که قرارداد فوق در حدود ۴۵ سال بعد از تاسیس دولت جدید افغانستان توسط احمد شاه بابای ابدالی منعقد گردیده بود.

معاهده دیگر بین انگلستان و فارس بوساطت فرانسه پیرامون تخلیه فوری و بلاشرط هرات در ماه مارچ سال ۱۸۵۷م منعقد گردیده که به "قرارداد پاریس" شهرت یافته، و در این قرارداد نیز در فصل پنجم "دولت فارس سپاه خود را از شهر هرات و سایر اراضی کشور افغانستان پس بکشد..." و در فصل ششم "استقلال هرات و تمام افغانستان را اعتراف نمایند..." و در فصل هشتم "اسرائی که در حین جنگ در افغانستان بدست عساکر فارس افتاده باشد..." و در فصل چاردهم "تخلیه هرات و اراضی افغانستان از عساکر فارس..." درج مییابد.

چارم، در اولتیماتوم نماینده انگلستان به نام پادشاه فارس راجع به تخلیه فوری هرات مورخ سپتامبر ۱۸۳۸ که ترجمه متن کامل این اولتیماتوم در جلد اول تاریخ موهن لال، در صفحه (۳۴۷) ثبت است، عبارات ذیل به مشاهده می رسد: "...اقداماتی که از طرف اعلیحضرت شما بمقابل افغانها اتخاذ شده ... دولت بریتانیای عظمی دوام تسخیر هرات یا هر قسمت دیگر افغانستان را توسط اعلیحضرت شما یک عمل خصومت آمیز بمقابل انگلستان می شمارد..."

پنجم، در نامه های رسمی که بین رنجیت سنگ پادشاه پنجاب و دولت انگلستان بسیار قبل از لشکر کشی انگلستان بطرف افغانستان مبادله شده و همچنین در راپورهای رسمی برنس اولین نماینده انگلیس بدربار امیر دوست محمدخان در کابل، از کشور افغانستان به نام دولت امیر دوست محمدخان یا دولت بارکزائی نی، بلکه به نام های دولت افغانستان یا حکومت افغانستان یا حکومت کابل یاد شده است. (نگاه کنید: "سوابق و اسناد پنجاب" ۱۸۴۲، لاهور- و اسناد امپراتوری، مشورتهای سری" ۱۸۴۴ لاهور) متن هردو کتاب در ارفیاف آئینه افغانستان موجود است.

واقعیت امر به اساس اسناد انگلیسی از اینقرار است که انگلیسها همین که در نیم قاره هند پا گذاشتند از موجودیت دولت قوی در غرب و شمال هند به نام افغانستان مستشعر شدند و در صدد تخریب آن بر آمدند.

ششم، درهیچیک از اسناد انگلیسی در قرن هیجدهم نام «خراسان» دیده نمیشود و نه در کدام قرارداد رسمی بین افغانستان و انگلستان یا بین فارس و انگلستان یا بین روس و فارس از نام خراسان ذکری رفته است. خراسان در ادوار تاریخ حدود جغرافیایی معین نی، بلکه متغیر و مختلف داشته و از خراسان هیچگاه بحیث یک کشور ذکری بعمل نیامده، بلکه یک منطقه جغرافیایی با حدود اربعه متغیر و مختلف شناخته شده است. در زبان و تواریخ عربی برای یک مدت با نام خراسان آشنا میشویم، که بعداً تغییر حالت داده یک قسمت کوچک آن خراسان ولی قسمت بزرگان سیستان خوانده شده است.

تاریخ سیستان که از رویداد های چند قرن حکایت میکند و تالیف آن حدود ۴۴۵ هجری تخمین شده و به تصحیح ملک الشعرا بهار ابتدا در ایران (۱۳۱۴ش) و بعد به تصحیح و توضیح دوم توسط کاندیدای اکادمیسین محمد اعظم سیستانی از طرف وزارت اطلاعات و کلتور در مطبعه دولتی در کابل در سال ۱۳۶۶ش در ۴۸۶ صفحه چاپ شده، این تاریخ مهم از اوضاع اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و جغرافیایی منطقه وسیعی که در آن سیستان و خراسان و کرمان و زابل و کابل و فارس و هند و غیره وجود دارد به تفصیل صحبت میکند. حکمرانان عربی را که توسط خلفای راشدین و بعد از آن توسط اموی ها و عباسی ها به سیستان و خراسان مقرر شده اند با ذکر سنه و تاریخ و قدامت حکمرانی شان معرفی میدارد و همچنین از جنگها و پیروزیهای دودمان



صغاری سیستان و هم از فتوحات اولیه عربها و جنبشهای مردم سیستان در برابر استبداد حکمرانان عربی داستانهای مفید و آموزنده دارد .

در این تاریخ جالب نام "خراسان" بحیث یک ایالت مجاور سیستان زاید از ۶۰ بار ذکر شده، اکثر به ارتباط تقرر حکمرانان جدید عربی و یا جنگهای بین ایالتی و یا ترصدهات ترانزیتی از طریق خراسان به سیستان و غیره، ولی در هیچ جای این تاریخ که در وصف بی نظیر بودن آن دانشمند شهیر ایران ملک الشعرا بهار تقریظی در ۳۶ صفحه بقلم خود نوشته، نامی از خراسان بحیث یک کشور مستقل و یا یک امپراتوری که قوی کوشان و علی یاور و بالاخره پوهنمل کامجو (قبلاً عضو حزب دموکراتیک خلق و اکنون "اوقی" و کلان کار گروه "ستم ملی") ادعا دارند، دیده نمیشود. برای آنکه ادعای پوچ و غیر مستند قوی کوشان، علی یاور و "اوقی" کمونست ستمی شعار کامجو و سایر جیره خواران دسترخوان امید و ستم ملی که «خراسان» را نام قدیم افغانستان قلمداد میکنند، عناد انگیز و باطل شمرده شود، اینک من چند مثالی از تاریخ سیستان برای ملت شریف افغانستان اقتباس مینمایم تا ملتفت شوند و قضاوت نمایند که خراسان متشکل از چه و از کجا بوده است:

... "گرشاسپ بدرگاه افریدون آمد و از آنجا به سیستان آمد و نهصد سال پادشاه سیستان بود. و ضحاک را بروزگار او به سیستان هیچ حکم نبود، و همه زابل و کابل و خراسان را ضحاک داشت، بگرشاسپ باز داشته بود." (ص ۶) از این عبارت معلوم میشود که در عهد گرشاسپ و ضحاک، زابل و کابل و خراسان سه ایالت علیحده بودند. "بازگشتیم بحدیث سیستان، بو عاصم به سیستان بزرگ گشت و محتشم گشت، با لشکر بسیار از سیستان برفت که خراسان بگیرم و عتاب بن علا را برسیستان خلیفه کرد، و بوداود برخراسان والی بود و خبر سیستان بدو رسیده بود که بو عاصم قصد خراسان دارد." (ص ۱۳۹) \_ از این عبارت معلوم میشود که سیستان در صدد تسخیر خراسان بوده است.

بهنگام خلافت هادی "هادی فضل بن سلیمان را خراسان داد و باقی سیستان تمیم بن سعید را داد، و تمیم به سیستان اندر آمد روز شنبه هشت روز مانده از صفر سنه تسع وستین و مائه..." (ص ۱۵۱) \_ از این عبارت معلوم میشود که خراسان جزئی از سیستان بوده است.

... "و داود بشر مهلبی از بزرگان بود، سیستان او را داد هرون رشید، و داود براه خراسان بسیستان آمد روز پنج شنبه یازده روز رفته از شهر ربیع الاول سنه ست و سبعین و مائه..." (ص ۱۵۳) \_ از این عبارت معلوم میشود که ایالت خراسان در این وقت در بین فارس و سیستان قرار داشت.

"آمدن علی بن عیسی به سیستان و روزگاری اینجا بود و حمزه به نیشاپور شد و آنجا حرب کرد بر علی بن عیسی، ... باز حمزه برفت سوی خراسان شد چون دانست که اینجا هنوز بر آن گروه برنیاید، و علی بن عیسی بر اثر وی با سپاه برفت روز پنجشنبه سیزده روز گذشته از شوال سنه ثمن و ثمانین و مائه ... و علی بن عیسی نامه کرد سوی امیر المؤمنین هرون الرشید و آگاه کرد که مردی از خوارج سیستان برخاستست و بخراسان و کرمان تاختن ها همی کند و همه عمال این ناحیت را بکشت و دخل برخاست و یکدم و یک حبه از خراسان و سیستان و کرمان بدست نمی آید، پس رشید بیعت کرد مامون پسر خویش را بر همه ولایات مسلمانی اندر سنه ثمان و ثمانین و مائه، و خود بنفس خویش رشید بیامد تا ری که بخراسان آید، بحرب حمزه... پس رشید علی بن عیسی را عزل کرد از خراسان و

فرمان داد که مال او همه برگیرند و بستانند و هرثمه بن اعین را خراسان داد... (ص ۱۵۹-۱۶۱) \_ از این عبارت برمی آید که سیستان و خراسان و کرمان سه ایالت علیحده بوده و نیشاپور از توابع خراسان بوده است.

"و مستعین، طاهر بن عبدالله را بر خراسان بداشت، پس چون کار یعقوب به سیستان قرارگرفت عمرو را برسیستان خلیفه کرد... روز دوشنبه هشت روز باقی از رجب سنه ثمان و اربعون و مایتی، المستعین بالله خراسان محمد بن طاهر بن عبدالله را داد و عهد نامه فرستاد، و خوارج بیشتر نزدیک یعقوب آمدن گرفتند، باز یعقوب عزیز بن عبدالله را برسیستان خلیفه کرد... (ص ۲۰۵) \_ از این عبارت و متباقی داستان بقدرت رسیدن یعقوب لیث (در ۲۴۷ هـ) برمی آید که نهضت ملی یعقوب لیث صفاری از سیستان برخاسته و خراسان که بدست حکمرانان طاهری اداره میشده، یعقوب برای تسخیر خراسان بجنگ پرداخته و بعد از جانب خود حکمران خراسان را مقرر کرده است.

"و عبدالرحیم خارجی که برخاسته بود از کوه کروخ و خویشتن امیرالمومنین نام داده و لقب کرده المتوکل علی الله، و ده هزار مرد بر خویشتن جمع کرده از خوارج و گروه های هری و اسفزار و نواحی خراسان فرو گرفته و تاختن ها همی کرد... (ص ۲۱۷) از این عبارت برمی آید که هری و اسفزار از نواحی خراسان آنوقت بوده اند.

در دوره اموی ایالت خراسان ضیق تر بوده ولی در دوره عباسی بیشتر وسعت یافته و رویهمرفته متشکل از نیشاپور، طوس، هرات، اسفزار، فوشنگ، مرو، سمرقند، بلخ و بادغیس و خوارزم بوده و سیستان متشکل از زرنج، جوین، فراه، بست، زمینداور، و الرخج (قندهار) و غیره بوده است. در حالیکه زابل و کابل در جنوب و کرمان و فارس در غرب ایالات دیگری بودند که بعد ها در ظرف ۱۲۰۰ سال دوره های سلاطین و حکمرانان بومی این منطقه، این حدود اربعه چند بار مخلوط و دگرگون شده، بنحویکه خراسان یک دوره با دوره دیگر بسیار متفاوت بوده است. دوره های تاریخی بعد از ۲۰۰ سال اول استیلای عرب، در ظرف ۱۲۰۰ سال بعد بدین قراراند: دوره طاهریان، صفاریان، سامانیان، غزنویان، سلجوقیان، غوریان، خوارزمشاهیان، مغولان وحشی، تیموریان، صفویان فارس، مغولهای متمن (بابر و اولاده اش)، هوتیکیان قندهار، ابدالیهای هرات، دوره نادرافشار، دوره احمدشاه ابدالی درانی، دوره محمدزائی.

باستناد متون تاریخ و رویداد های تاریخی، شکل جغرافیائی و حدود اربعه ایالات خراسان، سیستان، کرمان، فارس، زابل و کابل در هریک دوره های فوق بنحوی تغییر و تحول کرده بوده که بعد از مرگ نادر افشار به هنگام تاسیس کشور افغانستان توسط احمدشاه درانی (۲۵۹ سال قبل) منطقه مشخصی به نام خراسان باقی نمانده بود، چونکه نادرافشار فارس و کرمان و خراسان و سیستان و زابل و کابل و هند را در امپراتوری فارس افشاری مخلوط کرده بود. افغانستانی که احمدشاه درانی تاسیس نمود مخلوطی از خراسان (هرات و بلخ و مشهد و نیشاپور)، سیستان، زابل و کابل، خیبر، کورم و بنگش، دیره جات، کشمیر، ملتان و سند بود که همه را قبلاً نادر افشار تسخیر کرده بود لهذا سوال ما از بچه خاله خوجه نین و قوی کوشان و کامجو و غیره اینست که مقصد شان از نام خراسان کدام خراسان است؟ اگر مقصد شان از خراسان دوره نادرافشار است، بفرمایند نیشاپور و مشهد را از ایران و مرو و سمرقند را از کشورهای ازبکستان و ترکمنستان واپس بگیرند، درآنصورت ما هم حاضریم نام افغانستان را به خراسان تعویض کنیم. اگر مقصد شان خراسان دوره مشخص ۱۴۰۰ ساله از جمله دوره های مافوق الذکر باشد، لطفاً ساحه جغرافیائی و حدود اربعه و نام شهر های آن را بیرون نویس کنند تا افغانها ببینند که متشکل از کدام اراضی و بکجاست تا بعداً در باره اظهار نظرشود. در غیر آن، با نام خشک و خالی خراسان نه خود را بازی بدهند و نه مردم را.



ما یکی دو بار قبلاً نوشتیم، اما بچه خاله خوجه ئین به یک حقیقت ساختمانی بارتباط ترکیب کلمات در زبان نمیخواهد تن بدهد که خراسان یک کلمه ترکیبی است متشکل از «خُر + استان = خراسان» ولی صوت/ت/ این کلمه باساز تحول مورفونیمیک که برای سهولت تلفظ در هر زبان صورت میگیرد، حذف شده و "خراسان" تلفظ شده است. در زبان دری کلمه /آستان/، اسم مکان، بمعنی کفشکن(کوشکن) دربار، زیارات متبرکه و غیره بکار رفته و ترکیبات مختلف از آن ساخته شده، مثلاً آستان گردان، آستان گردون، استان آدم، آستان فنا، آستان سعادت، آستان عالیشان و غیره که بعضاً اسم معنی تلقی میشوند، و هم برای مزارات متبرکه بکار رود: آستان سعدی، آستان پیر گیلانی، آستان قدس رضوی(مشهد)، و غیره.

از همین کلمه آستان که مفهوم اسم مکان را دارد، در تلفظ فارسی ایرانی کلمه/ آستان(بضم اول) ساخته شده که معنی ایالت یا ولایت دارد و ترکیباتی از قبیل استاندار و استانداری از آن ساخته شده است... اما در زبان دری افغانستان همان کلمه /آستان/ به / استان/(بکسر الف) تحول کرده، مثلاً، استان سرای، محل استراحت یا خوابگاه و همچنین همین کلمه استان بحیث پسوند با کلمات دیگر، اسم مکان خاص و اسم مکان عام و هم اسم زمان میسازد، مثلاً: افغانستان، پاکستان، ریگستان، زمستان و غیره\_ اسم زمان.

بچه خاله خوجه ئین ادعا دارد که نام و کلمه افغانستان در قدیم نبوده و توسط انگلیسها در ۱۸۰۱ م ساخته شده، اما او بصیرت علمی ندارد و نمی فهمد که از یک طرف کلمه "افغان" قدامت ۱۴۰۰ ساله دارد چونکه توسط عربها معرب شده و قبل بر آن با تلفظ «اپگان» قدامت چند هزار ساله داشت، و در صورتیکه هندوها کلمه / هندو / را با پسوند فارسی (استان) یکجا کرده و از آن نام "هندوستان" را ساخته اند، چرا احمدشاه درانی و قبل بر آن افغانهای باستان، از کلمه / افغان / با پسوند(استان) که در زبان خودشان وجود داشته ، نام "افغانستان" را نساخته باشند؟

کاندیدای اکادمیسین سیستانی، تاریخنامه هرات از سیفی هروی (نوشته شده در قرن هفتم هجری) را مثال آورده که در آن کلمه افغانستان بیش از ۳۰ بار آمده است، و این مطلب با ایزاد اسناد و مدارک دیگر قبلاً در مجله آئینه افغانستان(شماره ۹۵) مورخ جولای ۲۰۰۴ در صفحه ۲۹ گزارش یافته است، اما بچه خاله خوجه ئین و قوی کوشان میگویند که آن افغانستان\_ افغانستانی که بیش از ۳۰ بار در تاریخ سیفی ذکر شده\_ در منطقه تیرا و باجور بوده است! درست است که نام افغانستان در تاریخ سیفی با حدود اربعه امروزی افغانستان و با حدود اربعه افغانستان دوره احمدشاهی فرق داشته است، اما آیا نام خراسان قرن دوم هجری با خراسان دوره احمد شاهی و خراسانی قوی کوشان و بچه خاله خوجه ئین که امروز مدعی آن اند، از نظر موقعیت و حدود اربعه فرق نکرده است؟؟ با این نوع مردم که خبرت و بصیرت ندارند، ولی جهالت بسیار، چه میتوان گفت؟! (وقالوسلاما).

اما ما به هیچکس و ناکس اجازه نمیدهیم که نام افغانستان عزیز را به نام خراسان و یا به نام دیگری تعویض کنند. مردم ما و پدران ما و فرزندان ما با این نام زاده شده اند و با آن خو و بوی گرفته و برای بقای این نام جان های شیرین خود را قربان کرده اند. کشورهای همسایه و کشورهای جهان سرزمینی را که ما در آن زندگی میکنیم به نام افغانستان میشناسند، و به همین سبب همگی باشندگان این سرزمین به نام افغان شناخته میشوند، بنابراین هرکسی که برای تعویض نام کشور تلاش میکند، هدفش برهم زدن آرامش نسبی بدست آمده پس از سه دهه جنگ و خون ریزی در این کشور بلاکشیده است و چنین اشخاصی که میخواهند یک بار دیگر کشور و مردم ما را به آشوب بکشند و خود سود ببرند، قابل بخشایش نیستند و می بایستی از سوی ستره محکمه افغانستان مورد بازخواست و محاکمه قرار گیرند

تا درس عبرتی باشد برای دیگر ماجرا جویان و آشوب گران حرفه ئی. چنین درخواستی ولو از سوی هر گروه و یا هر حزب و تشکلی هم که ارائه شود، خلاف مصالح ملی تشخیص داده میشود و باید خارنوالی و ستره محکمه افغانستان جلو چنین حرکات ماجرا جویانه را بگیرند. من از روشنفکران ملیگرا و وطن دوست افغان تقاضا میکنم تا برضد دسایس تازه ایکه از سوی محافل شناخته شده و بد نام سازماندهی میشود هوشیار باشند و با افشای به موقع دسایس شان، مشقت محکمی بر دهن چنین یاوه سرایان بگویند تا برجای خویش بنشینند و مردم ما را آرام بگذرانند تا به کار و بار زندگی خود برسند و لب نانی برای چند سرعیال سر و نیم سرخود تدارک ببینند، نه اینکه باز دنبال یک ادعای پوچ و بی مورد روز خود را گم کنند و خدای ناخواسته بجان هم بیفتند تا جناب قوی کوشان و جوانکی نامجو یا کامجو بر مرکب کام خود سوار بشوند.

افغانستان از دونیم صدسال باینطرف نام کشور ماست و هزارها کتاب توسط انگلیسها، فرانسویها، جرمنها، روسها، ایتالیویها، امریکاییها و ترکها در باره تاریخ افغان و فرهنگ افغان نوشته و چاپ شده و دنیا و هم ملت افغان همین نامرا برسمیت شناخته و اتباع افغانستان را "افغان" شناخته و خوانده اند، بگذار چند نفر لُق لُق کنند و روهای خود را سیاه ساخته خود را افغانستانی یا هر چیز دیگری که میخواهند بخوانند، نام افغان و افغانستان جاودان و این کشور، کشور افغان خواهد بود .

پایان قسمت پنجاه و چهارم

\*\*\* \*\*



تذکر:

هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که قسمتهای قبلی "افغانستان گلستان اقوام" و مطالب دیگر این نویسنده (ولی احمد نوری) را هم مطالعه کنند، با اجرای "کلیک" برعکس نویسنده، در صفحه مقالات میتوانند به فهرست "ارشیف" وی رهنمائی شوند!

افغانستان گلستان اقوام (قسمت پنجاه و چهارم)

Walinoori\_afghanistan\_golestan\_aqwaam\_۰۴.pdf